[قانون کلّی 2](#_Toc449355762)

[تعریف شرطِ محقِّقِ موضوع 2](#_Toc449355763)

[شرطِ محقِّقِ موضوع در استفهام انکاری 2](#_Toc449355764)

[تنبیه ششم: اقسام ادات شرط 3](#_Toc449355765)

[تفاوت جمله وصفیه با شرطیه 4](#_Toc449355766)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول فقه / مفاهیم - مفهوم شرط

# قانون کلّی

هرگاه یک عنصر ثابت در جمله شرطیه به‌گونه‌ای باشد که دو حالت داشته باشد آنجا، جمله شرطیه مفهوم دارد در غیر این صورت، شرط محقِّقِ موضوع است.

## تعریف شرطِ محقِّقِ موضوع

شرطِ محقِّقِ یعنی اگر شرط را بردارید موضوعی برای حکم باقی نمی‏ماند به‌عنوان مثال در «إن رزقت ولداً فأختنه» اگر فرزندی نباشد دیگر موضوعی برای جزاء باقی نمی‌ماند؛ به عبارۀ أخری جمله شرطیه وقتی مفهوم دارد که مشتمل بر دو عنصر باشد:

1. یک عنصر ثابت که موضوع باشد؛
2. یک عنصر دیگر که قید موضوع شود.

در مثال «إن رزقت ولداً فأختنه» فرزند و وجود تامّه فرزند، موضوع است و شرط هم همین را بیان می‏کند بر خلاف «إذا کان العالم عادلاً فأکرِمه» که موضوع، عالم است و در محدوده مفهوم نیست ولی این موضوع به دو گروه منشقّ می‏شود: عالم عادل و عالم غیر عادل.

## شرطِ محقِّقِ موضوع در استفهام انکاری

انتفاء شرط، به معنای انتفاء موضوع، به دو صورت ممکن است:

1. گاهی عقلاً منتفی است؛ مثل «إن رزقت ولداً فأختنه» اینجا وقتی موجود زنده‌ای نباشد طبعاً ختنه هم معقول نخواهد بود و عقلاً مصداق ندارد و منتفی است.
2. گاهی عرفاً منتفی است و استهجان دارد؛ به‏عنوان مثال آیه شریفه «**فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**»[[1]](#footnote-1) جمله شرطیه است «إن کنتم لاتعلمون فأسئلوا أهل الذکر» و شرط در این آیه، محقِّقِ موضوع است منتهی سؤال دو معنا دارد:

معنای حقیقی سؤال یعنی استفهام واقعی است و جواب سؤال را واقعاً نمی‏داند.

قائل شویم، سؤال یعنی پرسیدن و لو اینکه استفهام انکاری باشد یعنی بداند و بپرسد؛ در این صورت جمله «**فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ**» عقلاً شرط محقِّقِ موضوع نیست ولی عرفاً هست چرا که عرف می‏گوید و لو در حالت استفهام انکاری باشد باز هم می‏شود سؤال انجام گیرد هرچند این خلاف ظاهر است.

## تنبیه ششم: اقسام ادات شرط

مرحوم شهید صدر در تقریرات خود فرموده‏اند: «ادات شرط و کلمات سازنده جمله شرطیه بر دو قسم می‏باشند.» که عبارت‌اند از:

1. حروفی مثل «إذا»، «إن» و حروفی از این قبیل؛ مانند: «**إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا**»[[2]](#footnote-2) یا «إذا کان العالم عادلاً فأکرِمه»
2. اسامی مفید شرط که خودشان موضوع حکم‏اند؛ مانند: «من» در جمله «من أکرمک فأکرِمه» این جمله از نظر ادبی شرط است یعنی «کسی که به تو احترام می‏گذارد تو هم احترام متقابل ادا کن» یا «من قاتلک فقاتله» به معنای «کسی که با تو می‏جنگد تو هم با او بجنگ».

در خصوص قسم دوم مرحوم شهید صدر می‏فرمایند: ادات و ابزار شرط در این قسم حرف نیست و اسمی است که در واقع همان موضوع حکم است یعنی عبارت «من أکرمک» موضوع حکم است؛ برخلاف وقتی که می‏گوید: «**إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا**» یا «إذا جاءک عالم فأکرمه» یا «إذا کان العالم عادلاً فأکرمه» که در این جملات «إذا» یک ابزار محض و حرف است و فقط برای ایجاد شرط و مفهوم آمده است.

درحالی‏که «من» یک اسم است که به‌وسیله‌ی آن جمله شرطی شده است و خود کلمه سازنده شرط، خودش موضوع حکم است؛ در واقع ضمیر در «أکرم» به «من» برمی‏گردد و مرحوم شهید صدر در اینجا قائل به عدم مفهوم است، برای اینکه در واقع شبیه همان شرط محقِّق موضوع است یعنی «من» موضوع است و موضوع، مفهوم ندارد.

ما در فرمایش مرحوم شهید صدر مناقشه داریم و به نظر ما فرمایش ایشان، تامّ نیست و ملاکی نداریم که اینجا مفهوم ندارد؛ زیرا

1. «من» در «من أکرمک فأکرمه» موضوع است و حکم «الذی» و موجود ذی‌شعور را دارد و انسان نه تنها می‏تواند کسی را که اکرام نمی‏کرده است، اکرام کند بلکه کسی را که به او بی‏احترامی می‏کند را هم می‏تواند اکرام کند؛ بنابراین «من أکرمک» شرط محقِّق موضوع نیست.
2. اگر دقیق شوید «من» با «أکرمک» دو موضوع جداست و «من» شخص عاقل و متعلَّقِ اکرام است درحالی‏که «أکرمک» قید اضافه شده به «من» است و همین جا می‏توانست بگوید «أکرم المکرِم» که مفهوم نداشت؛ ولی زمانی که حالت شرط و جزاء پیدا کرد بار اضافه‏ای دارد و شرط محقِّق موضوع نیست. چراکه جمله شرطیه به انسان یا «من» قید اضافه‏ای زده است بنابراین
3. قید «أکرمک» اضافه بر «من» است پس شرط محقِّق موضوع نشد؛ درست است که «من» موضوع است ولی «أکرمک» قید اضافه بر «من» است.
4. جمله شرطیه است و وصفیه نیست که مثلاً بگوید «أکرِم الذی أکرمک»

در واقع معنای جمله «من أکرمک فأکرمه» این است که انسان‏ها دو قسم‌اند:

1. کسانی که به شما احترام گذاشته‏اند؛
2. کسانی که به شما احترام نگذاشته‏اند.

جمله شرطیه می‏گوید اکرام قسم اول را متوقّف بر اکرام اولیه از طرف آن‌ها کرده‏ام؛ فلذا مفهوم نداشتن این‌گونه جملات امر بعیدی است.

## تفاوت جمله وصفیه با شرطیه

تفاوت جمله وصفیه با شرطیه این است که: وقتی جمله شرطیه شد تقیید اضافه‏ای بر حالت وصفیه دارد «أکرم الذی یکرمک» با «من أکرمک فأکرمه» جمله دوم شرط و جزاء و بار اضافه‏ای دارد؛ تعلیق و تقیید در شرط بار اضافه‏ای است که در وصفیه نیست.

البته ممکن است از باب اشتغال[[3]](#footnote-3) هم باشد که دراین‏صورت، تقدّم و تأخّر «من أکرمک» نقشی در مفهوم ندارد و «أکرم الذی یکرمک» با «أکرم من أکرمک» یا «من أکرمک أکرمه» اگر اشتغال باشند فرقی ندارند و مفهوم هم ندارند ولی اگر شرط باشد مفهوم دارد.

به نظر می‏آید در ذهن شریف مرحوم شهید صدر خلطی رخ داده و شرط را با اشتغال جابجا کرده‏اند چرا که اگر واقعاً اشتغال باشد مفهوم ندارد یعنی جمله «من أکرمک أکرمه» بشود و حالت شرطی نباشد و اینجا باب اشتغال است و مفهوم ندارد.

نتیجه اینکه اگر موضوع به لحاظ ادبی حالت مشتغلٌ عنه پیدا کند یعنی ابتداء موضوع و بعد فعل بیاید در این صورت مفهوم ندارد و لو اینکه صیاغت و ساختار جمله، ساختار شرط و جزاء با ادات «إذا» و «من» یا ادات دیگری باشد، باز هم تأثیری در نفی مفهوم ندارد؛ زیرا شرط نوعی توقّف و تعلیق می‏آورد که در صرف موضوع و حکم نیست درحالی‏که در باب اشتغال تعلیق زائدی وجود ندارد فلذا مفهوم ندارد ولی موضوع در شرط و جزاء از حالت بسیط خارج می‏شود و همین به موضوع مفهوم می‏دهد.

البته این از نظر کبرای قانون است و از نظر صغروی حتی جایی که با «فاء» هم آمده است ممکن است کسی بگوید شرط نیست یعنی بگوید مثلاً «من أکرمک فأکرمه» شرط نیست و شاید باب اشتغال باشد ولی هرگاه شرطیه باشد افاده مفهوم می‏کند.

این تنبیه ششم بود که به نظر ما فرمایش مرحوم شهید صدر قابل قبول نیست و دلیلش هم این است که باب اشتغال و باب شرط را باید جدا کرد.

1. . نحل (16): 43. [شما ای منکران!] اگر [این واقعیت را] نمی‏دانید از اهل دانش بپرسید [تا اوصاف پیامبران را برای‏تان توضیح دهند.] [↑](#footnote-ref-1)
2. . حجرات (49): 6؛ «اگر منحرف نافرمانی خبر مهمی برای‏تان آورد [دربارۀ آن] تحقیق کنید.» [↑](#footnote-ref-2)
3. . باب اشتغال این است که ابتدا جزاء و سپس شرط می‏آید. [↑](#footnote-ref-3)